

از هفت خوان تا هفت گنبد

اصغر هادی پور

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد صوفیان

چکیده:

در پهنه فراخ و گسترده شعر و ادب فارسی شاعرانی دیده به جهان گشوده‌اند که همواره بر شعر دیگران تأثیر گذار بوده‌اند. برخی از شاعران نیز از شعرای قبل از خود تأثیر پذیرفته و بر شاعران بعد از خود تأثیر به سزایی داشته‌اند. در این پهنه گسترده سه شاعر به نام‌های فردوسی، عطار و نظامی به زعم نگارنده این مقاله تأثیری شگرف بر دیگران داشته‌اند اما در بین این سه تن حکیم نظامی در سرودن هفت پیکر چنان که در این مقاله به وضوح نشان خواهیم داد از هفت خوان فردوسی تأثیر پذیرفته، چرا که حکیم نظامی چنان که از ابیات مختلف پراکنده در لابه لای آثارش بر می‌آید همواره سر برابری با حکیم فردوسی داشت و گاه خود را برتر از او نیز معرفی کرده است. در این مقاله کوشیده‌ایم تا تأثیر حکیم نظامی از هفت خوان فردوسی را با تکیه بر شباهت‌های موجود میان هفت خوان و هفت پیکر را بعینه نشان داده. از شباهت‌های محتوایی هفت پیکر با هفت شهر نیز سخن برانیم.

کلید واژه‌ها:

هفت ، هفت خوان ، هفت شهر ، هفت وادی ، هفت پیکر.

مقدمه :

از مطالعه تاریخ ادبیات ایران و مطالعه آثار بزرگان از آغاز تا عهد نظامی گنجوی، نام دو تن از بزرگان بیشتر خودنمایی می‌کند، آن هم به سبب کار در خور ستایشی که آن دو ابرمرد ادب ایران زمین تا عهد نظامی در عرصه‌ی فراخ و پرمضمون شعر ایرانی انجام دادند. این دو نام‌آور شعر پارسی عبارتند از: حکیم فردوسی که به تصریح خویش در بیت زیر از شاهنامه:

« پی افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند »

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۷۷)

از زمره کسانی است که عمر خویش را صرف تحکیم پایه‌های شعر ایران زمین کرده است و دیگری صاحب منطق‌الطیر، عطار نیشابوری است که وی با این که آثار بسیار پربرار و ارزنده‌ای از خویش بر جای نهاده است، اما شهرت اصلی وی بیشتر با منطق‌الطیر است تا جایی که خود او این اثر خویش را معراج جان مرغ عشق دانسته، می‌گوید:

« مقامات طیور ما چنان است که مرغ عشق را معراج جان است »

(عطار، ۱۳۷۶: ۳۷)

دلیل این که از بین همه بزرگان تا زمان نظامی این دو را برگزیده‌ایم این است که فردوسی و عطار هر دو از کسانی هستند که با عنایت به عدد « هفت » مواردی چون هفت خوان و هفت وادی را مطرح ساخته‌اند، و هر یک در طرح و بیان و مضمون مورد نظر خویش سنگ تمام گذاشته، تأثیری شگرف بر شعر شاعران بعد از خود نهاده‌اند.

اما آنگاه که مسند حکمرانی شعر فارسی به حکیم نظامی گنجوی رسیده است وی نیز چون دو ابرمرد پیشین با عنایت به عدد « هفت »، هفت گنبد یا هفت پیکر را بنا نهاده است، هر چند در ظاهر هفت خوان، هفت وادی و هفت گنبد

چنان که باید و شاید با یکدیگر تناسبی ندارند، اما با دقت در هر سه مورد شباهت‌هایی بسیار زیبا، جالب و درخور تعمق عاید یک خواننده کنجکاو و ادب دوست می‌شود که افزون بر شباهت ظاهری ما بین هر یک از آثار، شباهتی نیز از لحاظ شروع شدن آن‌ها با عدد «هفت» وجود دارد.

این مقاله با نگاهی اجمالی به هر سه مورد بر آن است که نشان دهد حکیم نظامی در بیان و طرح هفت گنبد بی نظیر خویش به زیبایی هر چه تمامتر از پیشینه ادبی سود جسته است که آن همانا نیم نگاهی به هفت خوان فردوسی است، البته در ادامه با بیان دلایلی به وضوح خواهیم دید که میان نظامی و فردوسی با این که فاصله زمانی وجود دارد، ولی از لحاظ برخی ویژگی‌های فرهنگی و فکری بین آن دو تناسب و همسویی زیادی دیده می‌شود و هم این که حکیم نظامی را طبق شواهد موجود، سر برابری با حکیم فردوسی بوده است که البته این‌ها از حواشی کار این مقاله است و اصل بر آن است که تأثیر حکیم نظامی از هفت خوان فردوسی آشکارتر گردد و دلیل این امر نیز مورد تحلیل واقع شود و در کنار آن، علی‌رغم نزدیک بودن و معاصر بودن نظامی با عطار و با وجود عدم آشنایی آنها با شعر هم به همدیگر پاره‌ای از شباهت‌های فکری موجود مابین هفت پیکر و هفت وادی نیز پرداخته‌ایم.

متن اصلی :

با تفحص در آثار حماسی چنین بر می‌آید که یکی از افتخارات و ویژگی‌های قهرمانان اسطوره‌ای عبور آنها از هفت خوان بوده است، هم چنان که در شاهنامه فردوسی دو قهرمان نامدار، یعنی رستم و اسفندیار از آن گذشتند و عبور از هفت خوان از افتخارات بزرگ و قابل ستایش آن‌هاست.

در این بخش با نگاهی اجمالی به شاهنامه حکیم شیرین سخن طوس، هفت مرحله هفت خوان رستم و اسفندیار را می‌آوریم، چرا که در بخش اصلی مقاله، یعنی؛ نتیجه‌ای که حاصل خواهد شد از توجه به هفت خوان این دو قهرمان نیز خالی نخواهد بود.

هفت خوان رستم:

کسانی که با شاهنامه انس و الفت دارند، می‌دانند که از پادشاهان خیره سر ذکر شده در آن یکی هم کی کاووس است که طبق روایت فردوسی وی روزی در نهایت شاد خواری و میگساری به آوای رامشگری - که رود می‌نواخت و سرود مازندرانی می‌خواند - فریفته شد و گفت:

« من از جم و ضحاک و از کیقباد
فزونم به بخت و بفر و بداد

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۷۰)

اما وقتی که این سخن به گوش بزرگان کشور رسید « از ایشان کس این رای فرخ ندید» تا در نهایت زال را در بارگاه حاضر کردند تا او کی کاووس را از رفتن به مازندران بر حذر دارد و زال نیز چنین کرد و او را از دیوان و جادوان سرزمین مازندران آگاه کرد، اما کی کاووس خیره سر در پاسخ گفت:

« چنان زار و خوارند در چشم من
چه جادو چه دیوان آن انجمن
بگوش تو آید خود این آگهی
کزیشان شود روی گیتی تهی
تو با رستم ایدر جهاندار باش
نگهبان ایران و بیدار باش
جهان آفریننده یار منست
سر نره دیوان شکار منست»

(همان: ۷۱)

کی کاووس بی‌توجه به اندرزهای پیرانه زال زر راهی مازندران می‌شود و دیو سپید به دستور شاه مازندران به مقابله با او می‌شتابد و آنان را در تاریکی محض گرفتار می‌سازد تا حدی که به قول فردوسی:

« ز لشکر دو بهره شده تیره چشم
 جو تاریک شد چشم کاووس شاه
 سر نامداران ازو پر زخشم
 همه گنج تاراج و لشکر اسیر
 بد آمد ز کردار او بر سپاه
 جوان دولت و بخت برگشت پیر»
 (فردوسی : ۷۲)

خبیر گرفتاری لشکر ایران به زال می‌رسد و او رستم را روانهٔ مازندران می‌کند
 البته راه دراز بود و برای عزیمت رستم به مازندران دو راه وجود داشت :

« یکی از دو راه آنک کاووس رفت دگر کوه و بالا و منزل دو هفت »

(همان: ۷۳)

رستم راه کوه و بالا را بر می‌گزیند، یعنی ؛ راه صعب و دشوار و این کار،
 پهلوانی چون او را می‌سزد و از این جاست که هفت خوان وی شروع می‌شود :
 در راه رستم در نیستانی رخت خواب می‌اندازد آن هم نیستانی که کنام
 شیر است پس خوان اول نبرد با شیر است، اما این شیر را تا رستم پهلوان از
 خواب ناز برخیزد، اسب راه وار و افسانه‌ای وی با ضربات سم خویش از پای در
 می‌آورد. دومین خوان از هفت خوان رستم رویارویی با اژدهاست که البته در این
 خوان هم نقش رخس و کوشش او در بیدار کردن رستم غیرقابل انکار است، اما
 همین که رستم از خواب برمی‌خیزد بعد از گفتگویی که میان او و اژدها صورت
 می‌پذیرد ناگاه با هم گلاویز می‌شوند، در این میان رخس به یاری رستم می‌شتابد
 و کتف بلند اژدها را به دندان می‌گیرد و آن را می‌درد و رستم از دیدن این صحنه
 خیره می‌ماند، البته در هر کدام از این خوانها رستم از یزدان دادگر نیز به نیکی
 سپاس‌گزاری می‌کند بعنوان مثال می‌گوید :

« بیزدان چنین گفت کای دادگر
 که پیشم چه شیرو چه دیو و چه پیل
 تو دادی مرا دانش و زور و فر
 بیابان بی‌آب و دریای نیل»

(همان: ۷۴)

خوان سوم مواجهه با زن جادو است که خویشان را به سان نوعروس آرایش داده است و این در ادب فارسی پیشینه‌ای قدیمی دارد و معمولاً شاعران جادوگران و دنیا را به شکل زنی پتیاره‌ی خودآرا به تصویر کشیده‌اند چنان که حافظ گوید:

«مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوزه عروس هزار داماد است»
(حافظ، ۱۳۷۶: ۵۷)

رستم از دست جادوگر خوش ظاهر بد باطن پیاله‌ای پر شراب به دست می‌گیرد و قبل از نوشیدن آن نام خداوند را بر لب جاری می‌سازد، با این کار وی، زن جادوگر:

«سیه گشت چون نام یزدان شنید تهمن سبک چون برو بنگرید»
(فردوسی، ۱۳۸۰: ۳۷)

در ادامه رستم:

«میانش به خنجر بدو نیم کرد دل جادوان زو پر از بیم کرد»
(همان: ۷۵)

خوان چهارم جنگ با اولاد است که رستم پس از کشتن سپاه وی با او روبرو می‌شود که فردوسی این صحنه را چنین به تصویر می‌کشد:

«به اولاد چون رخس نزدیک شد به کردار شب روز تاریک شد
بیفکنند رستم کمند دراز بخم اندر آمد سر سرفراز
از اسب اندر آمد دو دستش بیست به پیش اندر افکند و خود برنشت»
(همان: ۷۵)

رستم به اولاد می‌گوید که اگر تو مکانی را که کی کاووس در آن مقیم و گرفتار است به من بازنمایی بی هیچ دروغ و کم و کاستی:

«من این تخت و این تاج و گرز گران بگردانم از شاه مازندران
تو باشی بر این بوم و بر شهریار اریدونک کژی نیاری بکار»

(همان: ۷۵)

در خوان پنجم رستم با ارژنگ دیو روبرو می‌شود و در حرکتی رزمی:

« برو گوش بگرفت و یالش دلیر
سر از تن بکنندش به کردار شیر
پر از خون سر دیو کنده ز تن
بینداخت زانسو که بود انجمن»
(همان: ۷۶)

خوان ششم جنگ با دیو سپید است که به قول فردوسی:
« برنگ شبه روی و چون شیر موی
جهان پر ز پهنا و بالای اوی»
(همان: ۷۷)

رستم دیو سپید را نیز از پای در می‌آورد و در خوان هفتم با شکست دیوان دیگر بر تخت شاه مازندران دست می‌یابد و طبق قول و قراری که با اولاد بسته بود از کی کاووس می‌خواهد که او را والی شهر مازندران کند و او نیز چنین می‌کند.

هفت خوان اسفندیار:

اسفندیار جهت رسیدن به رویین دژ از هفت خوان می‌گذرد که در این مورد هم سه راه فرا روی اسفندیار قرار دارد که راه سوم صعب العبور و شاید غیرقابل عبور است، به قول فردوسی:

« سه دیگر به نزدیک یک هفته راه
بهشتم برویین دژ آید سپاه»
(فردوسی: ۳۲۹)

خوان هایی که اسفندیار یکی بعد از دیگری پشت سر می‌نهد عبارتند از:
۱- جدال با گرگ که اسفندیار با موفقیت از رویارویی با او بیرون می‌آید و رستم وار لب به ستایش یزدان پاک می‌گشاید و می‌گوید:

« همی گفت کای داور دادگر
تو دادی مرا هوش و زور و هنر
تو کردی تن گرگ را خاک جای
تو باشی به هر نیک و بد رهنمای»
(همان: ۳۳۰)

۲- جدال با شیران نر و ماده که اسفندیار هر دو را از پای در می‌آورد.
 ۳- جدال با اژدها که اسفندیار برای مقابله با آن صندوقی ساخت - که پیرامونش پر از نیزه بود - و منجنیقی که آن صندوق را به سمت اژدها پرتاب کند، آنگاه خود در درون صندوق نشست و با این شیوه بر اژدها فایق آمد .
 لازم به ذکر است که در هر مرحله اسفندیار بعد از پیروزی به ستایش نیروان پاک می‌پردازد.

۴- جدال با زن جادو

۵- جدال با سیمرغ ؛ البته در مورد این سیمرغ باید گفت که خوانندگان گرامی می‌دانند که در «اوستا و نوشته‌های پهلوی کنام سیمرغ بر فراز درختی گشن بیخ و بسیار شاخ که در پهلوی هرویسپ تخمگ **harwisptoxmag** به معنی « همه تخم » خوانده می‌شده است و در دریای وروکشه که در پهلوی فراخکرت **faraxkart** نام گرفته است، جای دارد.» (کزازی، ۱۳۸۴: ۳۸۷)

اما باید دانست که « در بازگفتهای پسین و در پی آن ، در شاهنامه کنام سیمرغ از دریا به کوه برده شده است و البرز که کوهی سپند و آیینی در اسطوره و باور شناسی ایرانی، جایگاه مرغ شگرف گردیده است.» (همان: ۳۸۸)
 و جایگاه سیمرغ در نزد ایرانیان بسیار رفیع و غیرقابل انکار است اما « در مقابل سیمرغ خجسته و اهورایی، یک سیمرغ اهریمنی نیز در شاهنامه وجود دارد که اسفندیار پسر گشتاسب او را در پنجمین خوان از هفت خوان خود می‌کشد.» (مشکور، ۱۳۸۴: ۴۳)

۶- عبور از بیابان که اسفندیار نخست در آن با برفی به بالای یک نیزه مواجه می‌شود و بعد به بیابانی بی‌آب و علف می‌رسد و از هر دوی اینها هر چند به سختی ولی جان بدر می‌برد.

۷- دست یافتن به رویین دژ.

اینک از هفت خوان گذشته به هفت وادی عطار در منطق الطیر می‌رسیم که در آن نیز گروه مرغان به راهبری هدهد باید هفت وادی را پشت سر نهاد تا به سیمرغ جان رسند، البته باید دانست که « در این حماسه‌ی درونسویانه و عرفانی، سیمرغ نماد جانان است که جانهای زنده و بیدار که از خفتگی و مردگی رسته‌اند، بی‌تاب و ناشکیب، او را می‌جویند و تا نیابندش، آرام نمی‌توانند یافت.» (کزآزی، ۱۳۸۴: ۳۸۷)

در این اثر جاودانی و نمادین عطار نیشابوری در مقاله‌ی ثامنه ثلاثون از زبان هدهد - که نماد پیر راه‌دان است - در پاسخ مرغی - که از وی می‌پرسد:

« پر سیاست می‌نماید این طریق چند فرسنگ است این راه ای رفیق »

(انزایی نژاد، ۱۳۷۶: ۲۶۹)

می‌گوید:

« گفت ما را هفت وادی در ره است چون گذشتی هفت وادی، درگه است
باز ناید در جهان زین راه دور چون دهند آگهی ای ناصبور
چون شدند آن جایگه گم سربه‌سر کی خیر بازت دهند ای بی‌خبر»

(مشکور، ۱۳۸۴: ۲۶۹)

البته دو بیت آخر، آن بیت زیبای سعدی علیه‌الرحمه را فرا یاد می‌آورد آن جا که در گلستان می‌آورد:

« این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند کانرا که خبر شد خبری باز نیامد »

(سعدی، ۱۳۶۶: ۳۰)

آنگاه عطار از قول هدهد هفت وادی را که فرجامش رسیدن به بارگاه سیمرغ است این گونه برمی‌شمارد:

« هست وادی طلب آغاز کار وادی عشق است و زان پس بی‌کنار
پس سیم وادی است از آن معرفت هست چارم وادی استغنا صفت
هست پنجم وادی توحید پاک پس ششم وادی حیرت صعبناک

هفتمین وادی فقر است و فنا
 بعد از این وادی روش نبود تو را
 در کشش افتی روش گم گرددت
 گر بود یک قطره قلزم گرددت»
 (مشکور ۱۳۸۴: ۲۶۹)

از این بخش به بعد می‌رسیم به اصلی‌ترین بخش سخن که همان تاکید بر توجه نظامی به هفت‌خوان شاهنامه و شاید هفت وادی منطق‌الطیر است.

قبل از توجیه این گفته نخست باید گفت که خود عدد هفت از دیرباز در نزد ایرانیان مورد اهمیت بوده است چرا که آسمان هفته طبقه و زمین نیز هفته طبقه است و قدما هفت فلک بر اساس سیارات و ستارگان تصور کرده‌اند. لوازم آرایش قدیم هم هفت قلم بوده است که عبارتند از: ۱. حنا ۲. وسمه ۳. سرخاب ۴. سفیداب ۵. سرمه ۶. زرک ۷. عده‌ای غالیه و بوی خوش و عده‌ای خال عارض دانسته‌اند. ایام هفته نیز هفت روز می‌باشد که قدما برای هر روز ستاره‌ی خاص به همراه رنگی متناسب با آن ستاره در نظر گرفته بودند که خود این هفت ستاره و هفت رنگ در هفت پیکر نقش‌های اساسی را ایفا می‌کنند. روزهای هفته مطابق نجوم عامیانه قدیم عبارتند از:

۱. شنبه ← زحل ← رنگ سیاه
۲. یکشنبه ← آفتاب ← رنگ زرد
۳. دوشنبه ← ماه ← رنگ سبز
۴. سه شنبه ← مریخ ← رنگ سرخ
۵. چهارشنبه ← عطارد ← رنگ فیروزه‌ای
۶. پنجشنبه ← مشتری ← رنگ صندلی
۷. جمعه ← زهره ← رنگ سپید

در هفت گنبد یا هفت پیکر نظامی، علی‌رغم اینکه تمامی هفتان جمع‌اند نظامی بر پایه عدد «هفت» دنیایی را -که خالقش شخصیتی معروف چون بهرام گور بود- به تصویر کشیده است و در این راه چنان گوی سبقت از هم‌تایان در

ریوده است که زنده یاد، دکتر عبدالحسین زرین کوب در موردش می‌نویسد: «هفت پیکر نظامی با آن هفت قصه شگفت انگیز پرماجرا که لعبتان هفت گنبد برای شاه نقل می‌کنند خیال انگیزترین و پرننگ و نگارترین منظومه از پنج گنج وی به شمار می‌آید.» (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۱۴)

در کل داستان هفت پیکر یا هفت گنبد شرح و بسط جریاناتی است که در هفت گنبد بهرامی رخ می‌دهد و بهرام در هفت گنبد خویش پای صحبت هفت عروس از هفت اقلیم می‌نشیند و هفت قصه را در طول هفت روز از زبان آنها می‌شنود لذا گنج آفرین گنج بخش گنجه در بخش «صفت بزم بهرام در زمستان و ساختن هفت گنبد» توضیح می‌دهد که شیده، آن معمار چیره دست در طی دو سال هفت گنبد را ساخت آن هم هفت گنبدی که به قول وی:

«چون شه آمد بدید هفت سپهر
به یکی جای دست داده به مهر
دید کافسانه شد به جمله دیار
آنچه نعمان نمود باسمنار»
(وحید، ۱۳۸۱: ۷۸)

آنگاه در بخش «در چگونگی هفت گنبد» می‌گوید:

«شد در (بر) آن باره فلک پیوند
باره ای دید بر سپهر بلند
هفت گنبد درون آن باره
کرده بر طبع هفت سیاره
رنگ هر گنبدی ستاره شناس
برمزاج ستاره کرده قیاس»
(همان، ۱۳۸۱: ۱۵۳-۱۵۴)

در تمامی مدت زمانی که بهرام گور در هفت گنبد به سر می‌برد و قصه را از زبان هفت ماه روی از هفت اقلیم می‌شنود «چارچوبه‌ی اصلی قصه غیر از شباهتی که بین رنگ گنبدها با هفت اختر در آن هست از جهات دیگر هم با انواع هفت گانی‌ها ارتباط دارد، هفت پیکر، هفت دختر، هفت کشور، هفت گنبد، هفت قصه» (وحید، ۱۳۸۱: ۱۴۹)

از این تناسب که بگذریم تأکید اصلی ما بر گذشتن بهرام از این هفت گنبد و توجه به این نکته است که بهرامی که وارد هفت گنبد می‌شود با بهرامی که از آن خارج می‌شود از زمین تا آسمان فرق دارد؛ چرا که بهرام قبل از ورود به هفت گنبد مدام در پی شکار گور و باده خواری بود تا جایی که نظامی می‌گوید:

« کارش، الامی و شکار نبود با دگر کاره‌اش کار نبود »

(همان، ۷۸)

و در « دوران قبل از ورود به هفت پیکر، گور افکنی بهرام و شکار دوستی او تا حدی است که جنگ را هم غالباً مثل لهو و شکار نوعی بازیچه و گونه‌ای کار آمیخته با تفریح تلقی می‌کند. » (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۴۹)

اما همین بهرام بنا به روایت حکیم نظامی در بخش « فرجام کار بهرام و ناپدید شدن او در غار » با استفاده‌ای بهینه و پر تأکید و بعمد از واژه‌ی « گنبد » و « هفت گنبد » می‌گوید:

« لعل پیوند این علاقه در	کز هر کرد گوش گیتی پر
گفت چون هفت گنبد از می و جام	آن صدا باز داد با بهرام
عقل در گنبد دماغ سرش	داد از این گنبد روان خبرش
کز صنم خانه‌های گنبد خاک	دور شوکتو دور باد هلاک کز
گنبد مغز شاه جوش گرفت	فسون و فسانه گوش گرفت
دید کاین گنبد بساط نورد	از همه گنبدی بر آرد گرد
هفت گنبد بر آسمان بگذاشت	او ره گنبد دگر برداشت
گنبدی کز فنا نگرده پست	تا قیامت بر او بختند (بخسید) مست
هفت موبد بخواند موبد زاد	هفت گنبد به هفت موبد داد»

(وحید، ۱۳۸۱: ۲۵۲-۲۵۳)

در تمامی مواردی که از هفت خوان شاهنامه و هفت وادی عطار و هفت گنبد نظامی ذکر شد، اصل موضوع حول محور عدد « هفت » می‌چرخد، چرا که فردوسی در شاهنامه هفت خوان را در مقابل قهرمان داستان‌ش قرار می‌دهد آن هم

با آن عظمت و عطار هفت وادی را فرا روی مرغان سیمرخ طلب قرار می دهد. در شاهنامه معلوم است که وارد شدن به هفت خوان کار هر کسی نیست و در حقیقت بازی با مرگ است تا حدی که رستم در پاسخ پدر خویش که وی را ترغیب می کرد تا به سمت مازندران حرکت کند، می گوید :

« ولیکن بدوزخ چمیدن به پای
بزرگان پیشین ندیدند رای
همان از تن خویش نابوده سیر
نیاید کسی پیش درنده شیر»

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۷۳)

و در داستان اسفندیار، فردوسی از سختی راه و صعوبت عبور بودن آن اینگونه پرده بر می دارد :

« چنین گفت با نامور گرگسار
که این هفتخوان هرگز ای شهریار
بزور و به آواز نگذشت کس
مگر کز تن خویش کردست بس»

(فردوسی: ۳۲۹)

در منطق الطیر هم عطار از قول مرغان سختی راه را این گونه بیان کرده است :

« دیگری گفتش که ای دانای راه
دیده می گردد در این وادی سیاه
پرسیاست می نماید این طریق
چند فرسنگ است این راه ای رفیق»

(مشکور، ۱۳۸۴: ۲۶۹)

و هدهد پاسخ می گوید :

« باز ناید در جهان زین راه کس
نیست از فرسنگ آن آگاه کس »

(همان، ۱۳۸۴: ۲۶۹)

و نظامی نیز در اثر جاودان خویش هفت گنبد شگفت انگیز را فرا روی قهرمانش، یعنی ؛ بهرام گور قرار داده است آن هم با رعایت تمامی جوانب داستان سرایی چرا که خود وی استاد بی بدیل سرودن و نظم چنین داستانهایی است .

در شاهنامه آنگاه که رستم مراحل هفت گانه را به سختی تمام پشت سر می نهد سرانجام کار به بارگاه می رسد، یعنی رسیدن او به بارگاه شاه مازندران

مساوی است با آزادی کامل ایرانیان در بند دیوان و تسخیر کامل دایره‌ی حکومتی پادشاه مازندران و نشان دادن دست نشانده‌ای از جانب خویش بر مسند آنجا و فرجام هفت خوان اسفندیار مساوی است با رسیدن وی به رویین دژ، یعنی رسیدن به رویین دژ و گرفتن انتقام از تورانیان که این عامل اسفندیار را وا می‌داشت تا مسیر طولانی هفت خوان را پشت سر نهد.

در منطق الطیر عطار « مرغان، در جویه و پویه‌ای تب‌آلود و شیفته‌وار، سرور و سالار خویش را می‌جویند و سرانجام از گروه مرغان خداجوی، سی مرغ در قاف به سیمرغ راه می‌برند. » (کزازی، ۱۳۸۴: ۳۸۸) و عطار در این بخش از منطق الطیر می‌گوید:

چهره سیمرغ دیدند آن زمان	« هم ز عکس روی سیمرغ جهان
بی‌شک این سی مرغ آن سیمرغ بود	چون نگه کردند این سی مرغ زود
می‌ندانستند این یا آن شدند	در تحیر جمله سرگردان شدند
بود خود سیمرغ سی مرغ تمام	خویش را دیدند سیمرغ تمام
بود خود سیمرغ در آن جایگاه	چون سوی سیمرغ کردند نگاه
بود این سیمرغ، ایشان آن دگر	ور بسوی خویش کردند نظر
هر دو یک سیمرغ بودی بیش و کم	ور نظر در هر دو کردند بهم
در همه عالم کسی نشنود این»	بود این یک آن و آن یک بود این
(انزایی نژاد ۱۳۷۶: ۱۸۱)	

در اثر ماندگار حکیم نظامی نیز گشت و گذار بهرام در هفت گنبد وسیله‌ای است برای عبور او از سیاهی و رسیدن به سپیدی که همان مقام پاک شدن و خلوص است و این خود نکته‌ی مهمی است که نظامی در هفت گنبد خویش آغاز کار بهرام را رنگ سیاه و سیاهی می‌داند و فرجام او را به رنگ سپید می‌رساند جالب اینجاست که بهرام در جمعه - که سیدالایام است- و رنگ منسوب به آن سپید است آخرین قصه را می‌شنود و این به عقیده‌ی راقم این

سطور تلویحاً اشاره‌ای است به زدوده شدن ناخالصی‌های وی و رسیدن به سپیدبختی و رهایی از بند تکلف، چرا که نظامی می‌گوید:

« همه رنگی تکلف اندودست جز سپیدی که او نیالوده است »

(وحید، ۱۳۸۱: ۳۲)

اما آسمان گنبد ساز برای بهرام درهای هفت گنبد دیگری را می‌گشاید که آن هفت گنبد متفاوت از هفت گنبدی است که بهرام در آن هر شب و طی عشرت های شبانه‌اش قصه‌ای از زبان یکی از هفت عروس گنبدنشین می‌شنود به این دلیل نظامی می‌گوید:

« بر وی این آسمان گنبد ساز کرده درهای هفت گنبد باز »

(همان: ۳۲۰)

این نکته نیز می‌تواند در این بخش قابل ذکر باشد که در شاهنامه‌ی فردوسی رستم صاحب اسبی است نژاده و اصیل به نام رخس و اسفندیار که به نیکی از هفت خوان گذشته است اسبی نژاده به نام شبرنگ دارد و بهرام نیز طبق روایات نظامی صاحب اشقری بادپای و گورسم است که:

« شه براو تاختی به وقت شکار با دگر مرکبش نبودی کار ... »

شه بر آن اشقر کویر نورد کز شتابش ندید گردون گرد

چون کمند شکار بگرفتی گور زنده هزار بگرفتی»

(همان: ۳۲۰)

در کل به نظر راقم این سطور به احتمال قوی هفت گنبدی که نظامی فرا روی قهرمان داستانش قرار داده، چیزی معادل هفت خوان فردوسی است و شاید هفت شهر یا هفت وادی عطار نیز چیزی از همین نوع است در هفت خوان و در هفت شهر به ترتیب پهلوان و سالک پس از عبور از مراحل هفتگانه به نوعی از پالودگی می‌رسد، در هفت گنبد یا هفت پیکر نظامی، بهرام - که قهرمان اصلی

داستان محسوب می‌شود - پس از گذر از هفت گنبد و همنشینی با کنیزکان ماه روی صاحب این هفت گنبد به افق‌های تازه‌ای دست می‌یابد که شاید اگر از آن هفت گنبد عبور نمی‌کرد و با آن هفت کنیز همنشین و مصاحب نمی‌شد و هفت قصه شگفت‌انگیز را از زبان آنان نمی‌شنید چنین تحوّل روحی در وجود وی ایجاد نمی‌شد البته در تأثیر و تأثر عطار و نظامی به ضرص قاطع مطلبی نمی‌توان گفت، چرا که معصر هم بوده‌اند و اطلاعی هم از آشنایی آنها با شعر هم‌دیگر در دست نیست، اما حکیم مطابق گفته‌های خویش هیچ گاه از مقایسه‌ی خود با فردوسی کوتاه نیامده و شاید خود را یک سرو گردن بالاتر از او نیز می‌دانسته است و جالب اینجاست که «از هیچ شاعری جز فردوسی در طی اشعار خود نام نبرده و در آغاز نامه‌ها در چند جا با احترام تمام از فردوسی نام می‌برد.» (وحید، ۱۳۸۱: ۵۹)

اما مرحوم وحید می‌نویسد: «نظامی با همه‌ی مراعات احترام سخنوران و فروتنی خود، برتری خود را از تمام شعرای پیشینه حتی از فردوسی مطابق عقیده‌ی ما در چندین مقام به تلویح و کنایه بیان می‌کند چنان که می‌فرماید:

«گر انگشت من حرف‌گیری کند	ندانم کسی کو دبیری کند
ولی تا قوی شد پشت من	نشد حرف‌گیر کس انگشت من
ره من همه زهر نوشیدن ست	هنر جستن و عیب پوشیدن ست
چنان خواهم از پاک پروردگار	کزین ره نگردم سرانجام کار

(وحید: ۶۰)

و نیز در ستایش فردوسی و برتری خود به اشارت فرماید:

دو مطرز به کیمیای سخن	تازه کردند نقدهای کهن
آن زمس کرد نقره خاص	وین کند نقره را به زر خلاص
مس چو دیدی که نقره شد به عیار	نقره گر زر شود شگفت مدار

(همان: ۶۰)

شعر فردوسی را نقره و شعر خود را زر و گفتار شعرای پیشینه را مس به حساب آورده و این موضوع به طور کامل موافق حقیقت است.

با این توضیح بعید نیست که حکیم در هفت پیکر جهت عظمت بخشیدن به قهرمان داستان خویش و مقابله با حکیم فردوسی، هفت گنبد را فرا روی او قرار داده است و هفت گنبد خویش را چونان هفت خوان حکیم طوس بسیار زیبا، استوار و دلنشین بنا نهاده، و این شایسته و برازنده حکیمی است که در مخزن الاسرار خویش می فرماید:

« عاریت کس نپذیرفته ام آنچه دلم گفت بگو گفته ام »
(وحید، ۱۳۸۱: ۴۸)

نتیجه گیری:

آن چه از مطالعه مقاله حاضر عاید خوانندگان محترم می شود این است که حکیم نظامی - که به حق سر آمد سراینندگان شعر داستانی است - علی رغم تأثیر گذاری شگرفش بر دیگران از شاعر نام آوری به نام فردوسی تأثیر پذیرفته و از آنجا که همواره سر برابری با فردوسی داشت برای این که بر ادعای برابری خودش با فردوسی صحه تمام گذارد با تأثیر آشکار از فردوسی در حقیقت قهرمان هفت پیکر را هم چون قهرمانان هفت خوان و هفت شهر عطار اگر چه بارها گفته - ایم که در مورد آشنایی عطار و نظامی از هم اطلاعاتی در دست نیست، شخصیتی اسطوره‌ای بخشیده است و از طرفی شاید به وضوح خواسته در مقابل هفت خوان فردوسی، هفت پیکر خویش را قرار دهد و یک بار دیگر نشان دهد که گنج آفرین گنج بخش گنجه همانند فردوسی یکی از ارکان بلا منازع ادب فارسی است و الحق از این میدان هم سربلند و سرافراز بیرون آمده است.

منابع و مآخذ

- ۱) انزابی نژاد، رضا و قره بیگلو، سعیداله (۱۳۷۶) منطق الطیر فرید الدین عطار نیشابوری، تهران: جامی، چاپ اول.
- ۲) حافظ شیرازی (۱۳۷۶)، دیوان حافظ شیرازی، تصحیح رشید عیوضی، تهران، نشر صدوق، چاپ اول.
- ۳) ریاحی، محمدامین (۱۳۸۰) ف ردوسی، تهران، طرح نو، چاپ سوم.
- ۴) زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۲) پیرگنجه در جستجوی ناکجاآباد، تهران: سخن، ۱۳۷۲.
- ۵) سعدی، مصلح الدین (۱۳۶۶) کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم.
- ۶) عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین (۱۳۸۴)، مشکور، محمد جواد، تهران، الهام.
- ۷) فردوسی (۱۳۸۰) شاهنامه فردوسی، تصحیح بر اساس چاپ مسکو، تهران، کارنامه کتاب.
- ۸) کزازی، میرجلال الدین (۱۳۸۴)، نامه باستان، ج ۱، تهران، نشر سمت، چاپ سوم.
- ۹) وحید دستگردی، حسن (۱۳۸۱)، گنجینه گنجوی، تهران، برگ نگار، چاپ اول.
- ۱۰) ----- (۱۳۸۱)، مخزن الاسرار، تهران، برگ نگار، چاپ اول.
- ۱۱) ----- (۱۳۸۱)، هفت پیکر، تهران: برگ نگار، چاپ اول.